**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010325**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که در چه صورت مادر می‌تواند از مال فرزندش قرض بردارد. ما عرض کردیم که برای این مطلب باید به روایات مسأله مراجعه بشود، روایات را دو دسته کردیم، یکی روایاتی که در موردش انت و مالک لابیک وارد شده، و کلام پیغمبر را نقل شده، یک دستۀ روایت‌های دیگر بحث. ما روایاتی که انت و مالک لابیک نقل شده بعضی‌ها، بعضی از بزرگان فرمودند که این روایات متعارض هست، کأنّ متعارض به نحوی که جمع عرفی هم ندارد. ولی از کلمات بعضی از بزرگان استفاده می‌شود که اینها، این روایات را متعارض ندیدند و بینشان جمع کردند. اوّلین کسی که در مورد. حالا قبل از این‌که این بحث را وارد بشوم یک نکته‌ای عرض بکنم، یکی از روایت‌های این بحث در سندش «عمر بن حفص» واقع بود، «عمرو بن حفص» که عرض کردم این «عمرو بن حفص» بود که عرض کردم این «عمرو بن حفص» محرف «عمر بن حفص» هست که روایت سعید بن یسار بود که علی بن حکم عن عمر بن حفص، عن سعید بن یسار هست که. این روایتی که مرحوم شیخ در خلاف هم در واقع به همین روایت اعتماد کرده. عبارتی شیخ در خلاف دارد، اصل عبارت شیخ در خلاف را بخوانم بد نیست. در بحث حج هست که می‌فرماید که اذا کان لولده، مسألۀ ۸ خلاف، جلد ۲، صفحۀ ۲۵۰، می‌گوید اذا کان لولده مال رویٰ اصحابنا انه یجب علیه الحج

«إذا كان لولده مال، روى أصحابنا انه يجب عليه الحج، و يأخذ منه قدر كفايته و يحج به، و ليس للإبن الامتناع منه.

و خالف جميع الفقهاء في ذلك.

دليلنا: الأخبار المروية في هذا المعنى من جهة الخاصة قد ذكرناها في الكتاب الكبير و ليس فيها ما يخالفها تدل على إجماعهم على ذلك.

و أيضا قوله عليه السلام:» یعنی قول پیغمبر ««أنت و مالك لأبيك».

فحكم ان ملك الابن مال الأب، و إذا كان له فقد وجد الاستطاعة فوجب عليه الحج.»

این‌که ایشان تعبیر می‌کند الاخبار المروی فی هذا المعنیٰ، ظاهراً مراد همین روایت سعید بن یسار هست، همچنان که، این بحثش در کشف اللثام هست که ایشان اخبار مرویه تعبیر می‌کند به چه جهت اخبار مرویة تعبیر کرده، ایشان می‌گوید همین روایت سعید بن یسار مراد ایشان بوده که چون سه تا سند دارد، اخبار مرویه تعبیر کرده و یک بحثی در مورد این‌که ممکن است روایت دیگری هم ضمیمه بکنیم یا نکنیم در مورد این عبارت در کشف اللثام مرحوم فاضل اصفهانی دارند آن را مراجعه بفرمایید.

علیٰ ای تقدیر یکی از روایت‌های اصلی این مسأله همین روایت سعید بن یسار هست. این روایت سعید بن یسار که مرحوم شیخ در استبصار یک معنای دیگری کرده، متفاوت از معنایی که در نهایه و خلاف قائل شده، در تهذیب و نهایة و خلاف قائل شده، ولی در استبصار متفاوت از آن این روایت را مشی کرده.

در روایت سعید بن یسار یک بحث سندی هم آنجا داشت در مورد «عمر بن حفص» یا «عمرو بن حفص» این را در حاشیۀ دار الحدیث، کافی دار الحدیث این احتمال مطرح شده که این عمرو بن حفص مصحّف عمر ابی حفص باشد، و مراد عمر بن ابان کلبی باشد، و در ذیل سند کافی، چاپ دار الحدیث، جلد ۷، صفحۀ ۵۴۹، رقم ۶۵۰۹ این احتمال را مطرح کرده. در بعضی جاها هم به تعبیر لا یبعد به این اشاره کرده. در اینجا اینقدر محکم نیست، ولی بعضی جاها گفته کأنّه لا یبعد که اینها این باشد. وجهش هم در واقع این هست که در یک مورد در تهذیب، جلد ۵، صفحۀ ۲۱۸، رقم ۷۳۶ یک سندی هست فضالة عن عمر بن حفص الکلبی که گفتند این باید عمر ابی حفص الکلبی باشد که عمر بن ابان کلبی هست که فضالة مکرر از او روایت می‌کند و در اینها. ولی اینجوری هم مطرح کردند.

عمر بن ابان کلبی توثیق شده است. رجال نجاشی، صفحۀ ۲۸۵، رقم ۷۵۹، عمر بن ابان الکلبی از او حفص و ثقة در موردش تعبیر کردند.

ولی این‌که ما بگوییم که اینجا مصحّف عمر بن.

علی بن حکم هم از عمر بن ابان روایاتی دارد، روایاتش هم کم نیست. ولی اوّلاً یک قرائنی هست که این احتمال تصحیف را کاملاً‌ ضعیف می‌داند و این. یک نکته این‌که عمر بن ابان کلبی از سعید بن یسار هیچ روایت ندارد. این‌که بالأخره ما تصحیف را که قائل می‌شویم برای این‌که یک امر غریبی را دفع کنیم، چون نوعاً، ولی چیزی که باز باعث بشود که یک امر غریب‌تری ایجاد بشود که این نباید قائل شد.

نکتۀ دوم علی بن حکم به توسط عمر بن حفص از سعید بن یسار در غیر از این مورد در سه مورد دیگر هم نقل کرده، حالا این مورد عمرو بن حفص بود، سه مورد دیگر هم عمر بن حفص، آن عمر بن حفص هم درست است، آن هم که آدرس‌هایش را در جلسۀ قبل دادم.

علی بن حکم از این عمر بن حفص یک مورد دیگری هم دارد در امالی صدوق، مجلس ۲۹، حدیث ۴، علی بن حکم عن عمرو بن حفص عن زیاد بن المنذر، آن هم دارد. یعنی چهار مورد و با یک مورد ما می‌شود پنج مورد. در هیچ جا، یعنی عمر ابی الحفص باشد، نسخه بدلی داشته باشد امثال اینها، اینها نیست.

شاگرد: سنی‌ها ذکرش نیست؟

استاد: من مراجعه نکردم که ببینم. یک مقداری نگاه کردم، ولی کامل مراجعه نکردم، بعید می‌دانم باشد. یعنی یک کمی نگاه کردم، نتیجۀ تتبع‌ام نتیجۀ کاملی نبود. ولی به احتمال زیاد هم نباشد.

علی ای تقدیر این‌که ما بخواهیم یک احتمال قابل توجهی بدانیم، نه احتمالش خیلی بعید است و ضعیف است. این است که این سند.

عمر بن حفص حالا کی است، خیلی مشخص نیست، ما یک عمر بن حفص ابو حفص بیاع اللؤلؤ در رجال طوسی آمده، رجال طوسی، صفحۀ ۲۵۵، رقم ۳۵۸۹، ۴۹۸ باب. و یک عمر بن حفص بن غیاث هست که در رجال نجاشی، صفحۀ ۱۳۴، رقم ۳۴۶ در ترجمۀ حفص بن غیاث وارد شده، این عمر بن حفص بن غیاث کتب عامه اسمش هست.

شاگرد: کلبی بود؟

استاد: نه کلبی نیست. در این سند ما کلبی ندارد. آن کلبی در آن فضالة بن ایوب بود، ما تحریف آن را می‌پذیریم. آن تحریف فضالة بن ایوب را ما می‌پذیریم. مجرد این‌که در یک سند محرّف هست قرینه نیست که در اسناد دیگر همه‌اش را ما قائل به تحریف بشویم. آن عمر بن حفص کلبی، آن عیب ندارد آن بگوییم عمر ابی حفص کلبی بوده در آن فضالة. چون فضالة بن ایوب از عمر بن ابان خیلی روایت می‌کند و کلبی هم، عمر بن ابان کلبی، حفص کلبی هیچ جا نداریم که به تعبیر کلبی وارد شده باشد. آن یک موردی را که به عنوان شاهد ذکر شده اشکالی ندارد. ولی آن یعنی تحریف در آن را ما قبول داریم، ولی آن را نمی‌توانیم شاهد بگیریم بر این همه موارد همه جا عمر بن حفص هست می‌گوییم به عنوان ابی حفص بوده همه. یک مورد باشد به قرینۀ موارد مکرر می‌شود تحریف قائل شد. ولی موارد مکرر را ما یک مورد که نمی‌شود قائل به تحریف شد، برعکس نباید مشی کرد. موارد مکرر را مسلم باید انگاشته بشود، موارد نادر را موارد مکرر ارجاع داده بشود. این که عمر بن ابان باشد خیلی احتمال ضعیفی است. و عمرو بن حفص حالا کی است، خیلی روشن نیست کی بودنش و خیلی هم سند زیاد ندارد که بشود از اکثار روایتی چیزی توثیقش را استفاده کرد. این طریق روایت، طریق معتبری نیست، ولی خب روایت متعدد طریق داشت دیگر. طرق متعدد داشت، طرق دیگرش معتبر است و بنابراین روایت سعید بن یسار صحیحه است.

ولی عمده مطلبی که اینجا هست، این است که آیا بین روایت سعید بن یسار و روایت حسین بن ابی العلاء در اینجا معارضه هست یا معارضه نیست؟ مرحوم شیخ طوسی روایت سعید بن یسار را حمل کرده بر صورتی که حج مستقر شده، و در استبصار، جلد ۳، صفحۀ ۵۰، حدیث ۱۶۵ روایت سعید بن یسار را اینجوری در موردش توضیح می‌دهد.

«وَ أَمَّا- مَا رَوَاهُ الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَ يَحُجُّ الرَّجُلُ مِنْ مَالِ ابْنِهِ وَ هُوَ صَغِيرٌ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ يَحُجُّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ يُنْفِقُ مِنْهُ قَالَ نَعَمْ بِالْمَعْرُوفِ ثُمَّ قَالَ نَعَمْ يَحُجُّ مِنْهُ وَ يُنْفِقُ مِنْهُ إِنَّ مَالَ الْوَلَدِ لِلْوَالِدِ وَ لَيْسَ لِلْوَلَدِ أَنْ يُنْفِقَ مِنْ مَالِ وَالِدِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ.»

البته آن تعبیر کلام پیغمبر را ندارد، ولی اصل مضمونی که مورد بحث است دارد، مرحوم شیخ این را اینجور معنا کرده:

«فَمَا يَتَضَمَّنُ هَذَا الْخَبَرُ مِنْ أَنَّ لِلْوَالِدِ أَنْ يُنْفِقَ مِنْ مَالِ وَلَدِهِ فَمَحْمُولٌ عَلَى مَا قُلْنَاهُ مِنَ الْحَاجَةِ الدَّاعِيَةِ إِلَيْهِ وَ امْتِنَاعِ الْوَلَدِ مِنَ الْقِيَامِ بِهِ»

آن ینفق من را می‌گوید مراد از ینفق من یعنی نفقۀ خودش را می‌تواند بردارد.

«وَ امْتِنَاعِ الْوَلَدِ مِنَ الْقِيَامِ بِهِ عَلَى مَا دَلَّ عَلَيْهِ الْأَخْبَارُ الْمُتَقَدِّمَةُ وَ مَا يَتَضَمَّنُ مِنْ أَنَّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مَا يَحُجُّ بِهِ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ» یا به تعبیر درست‌تر «حِجَّةَ الْإِسْلَامِ» «مَحْمُولٌ عَلَى أَنَّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ عَلَى وَجْهِ الْقَرْضِ عَلَى نَفْسِهِ إِذَا كَانَت وَجَبَتْ عَلَيْهِ حِجَّةُ الْإِسْلَامِ فَأَمَّا مَنْ لَمْ يَجِبْ عَلَيْهِ فَلَا يَلْزَمُهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ مَالِ وَلَدِهِ وَ يَحُجَّ بِهِ وَ إِنَّمَا الْحَجُّ يَجِبُ عَلَيْهِ بِشَرْطِ وُجُودِ الْمَالِ عَلَى مَا بَيَّنَّاهُ»

حالا بحث‌های دیگرش را دنبال کردیم.

بنابراین این روایت، شیخ این روایت را اینجوری معنا کرده که حج به جا می‌آورد در این مقام هست.

این روایت اصل بحثش این نیست که حج برایش واجب هست یا واجب نیست. این را توجه کنید، می‌گوید می‌تواند با مال فرزندش حج به جا بیاورد یا نمی‌تواند حج به جا بیاورد. و اگر از مال فرزندش انجام داشت، این حجش، حجة الاسلام هست یا حجة الاسلام نیست. کأنّه مفروض این نیست که سؤالش از این نیست که می‌خواهد حج واجب است یا واجب نیست. سؤال این است که یحج حجة الاسلام یا لا یحج؟ اگر بحث این بود که مال فرزند، مال پدر هست و به آن نحوی که هست مناسب‌تر این بود که ابتدا مطرح می‌کرد که برایش واجب هست حجة الاسلام به جا بیاورد. این روایت، همچنان که مرحوم شیخ هم اشاره می‌کند، در اینجا هیچ صحت این‌که واجب هست، آقای خویی هم به نظرم یک جایی دارند این اشاره که در این روایت وجوب حج ازش استفاده نمی‌شود. در این روایت این مطلب ندارد که وجوب حج استفاده می‌شود. البته در این نقل سعید بن یسار که شیخ اینجا آورده. به نظر می‌رسد که، یعنی آقای خویی البته محط تعارض را این نقل قرار نداده. گفته که این سعید بن یسار در یکی از این، در نقل ذیلش این هست که امام علیه السلام مستند قرار داده جواز حج را، جواز اخذ مال برای حج را به قول پیغمبر که الولد انت و مالک لابیک، نسبت به آن. و همین که حالا در مورد این‌که آیا آن قول پیغمبر به چه نحو هست، آقای خویی می‌فرمایند از روایت حسین بن ابی العلاء استفاده می‌شود که، کأنّ اینجوری آقای خویی روایت حسین بن ابی العلاء را معنا می‌کنند. می‌گویند از روایت حسین بن ابی العلاء استفاده می‌شود که این یک قضیۀ خاصی بوده، قضیة فی واقعة بوده، بنابراین نمی‌شود ازش یک حکم کلی استفاده کرد. و بین روایت حسین بن ابی العلاء و روایت سعید بن یسار را آقای خویی می‌فرمایند بین اینها معارضه هست و با وجهی روایت حسین بن ابی العلاء را ترجیح می‌دهند. حالا من وارد بحث ترجیح روایت حسین بن ابی العلاء نمی‌خواهم بشوم.

ولی نکته‌ای که من می‌خواهم اینجا رویش تکیه کنم این هست که انت و مالک لابیک معنای ابتدایی‌اش را شما بخواهید مشی کنید، معنایش این هست که تو اصلاً ملک بابایت هستی، مثل عبدی که ملک پدرش هست، ملک پدرت هستی، العبد و ما فی یده لمولا کأنّه. یک نوع ملکیت عرضیه، ملکیت طولیه تعبیر می‌کنند، می‌گویند همچنان که این هم ملک کأنّ فرزند هست هم ملک پدر هست، یک چیزی شبیه مملوکیتی که، یعنی ملک عبد را بعضی‌ها می‌گویند عبد مالک می‌شود، ولی مالکیتی که در طول مالکیت مولی است، یعنی عبد مالک هست، ولی خودش را، مالش هم ملک مولیٰ است، یک همچین چیزی را برای پدر. به معنایش حقیقی‌اش که قطعاً این معنا مراد نیست. این است که باید یک نوع تجوّز و یک معنای مجازی اینجا قائل بشویم. روی همین جهت در این‌که انت و مالک لابیک این حالا معنای مجازی که قائل شدیم آیا ظهور دلیل دارد در این‌که در مقام بیان این هست که تمام احکام ملکیت، حالا قبل از این‌که این را ادامه بدهم، در این‌که معنای حقیقی نیست خب روشن است، روی همین جهت در تفسیر این کلام در کلمات فقها، مثلاً در تذکرة الفقهاء، جلد ۴، صفحۀ ۷۷ یک بحث مفصلی دارد اصلاً بحث همین هست که آیا پدر می‌تواند. حالا من عبارت تذکرة الفقهاء را یادداشت کردم، بعد عبارتش را، همین الآن آن عبارتش را بخوانم. اصل عبارتش را هم بخوانم خوب است. در عبارت تذکرة الفقهاء، عبارت این هست.

«مسألة ليس للأب ان يأخذ من مال ولده شيئا الا باذنه او قدر ما يجب له من النفقة عليه اذا امتنع الولد من دفعها و بدون ذلك لا يجوز و به قال ابو حنيفه و مالك و الشافعى ... و قال احمد للأب ان يأخذ من مال ولده ما شاء و يملكه مع حاجة الاب الى ما يأخذه و مع عدم حاجته سواء كان الولد صغيرا او كبيرا بشرطين احدهما ان لا يحجف بالابن و لا يضر به و لا يأخذ شيئا تعلقت به حاجته و الثانى ان لا يأخذ من مال ولده و يعطيه الاخر»

از مال فرزند بگیرد به فرزند دیگر بدهد این را حق ندارد. توضیح می‌دهد، می‌گوید چون اصلاً پدر نمی‌تواند فرزند بینش تبعیض قائل بشود، امثال اینها، وقتی از مال خودش نمی‌تواند تبعیض قائل بشود، از مال یک فرزند هم به طریق اولی نمی‌تواند چیز قائل بشود.

بعد در مورد اصل بحث استدلال می‌کند به این انت و مالک لابیک. انت و مالک لابیک که استدلال می‌کند این عبارت را اینجا می‌آورد که چجوری به انت و مالک لابیک، می‌گوید: «لقوله عليه السلام: «أنت و مالك لأبيك» أي في حكم مال الأب،»

استدلال می‌کند به انت و مالک لابیک، در یک بحث دیگری هم مرحوم علامه در تذکرة الفقهاء همین انت و مالک لابیک را می‌آورد و توضیح که می‌دهد، می‌گوید انت و مالک لابیک معنایش این است که در حکم مال اب هست. بعد در بحث این‌که اگر پدر از مال فرزند قرض بردارد، این بحث که آیا پدر به وسیلۀ قرضی که از مال فرزند برداشته و نداده حبس می‌شود یا حبس نمی‌شود، در آن بحث به انت و مالک لابیک تمسک شده. نحوۀ استدلال را هم این شکلی می‌آورد:

«و لقوله عليه السلام: «أنت و مالك لأبيك» أي في حكم مال الأب، فكما أنّه لا يُحبس في ماله، كذا في مال ولده الذي هو في حكم ماله.»

اینجوری عبارت را معنا می‌کند.

علیٰ ای تقدیر در این‌که این انت و مالک لابیک معنای حقیقی مراد نیست. یک نحو تنزیلی در آن وجود دارد، بحثی نیست. در مبسوط هم یک جایی جلد ۴، صفحۀ ۱۹۹ به یک تناسبی در مورد این‌که حد از پدر برداشته می‌شود آنجا دارد: «لأن له شبهة ملك لقوله عليه السلام «أنت و مالك لأبيك»»

بحثش را دیگر حالا عبارت کاملش را یادداشت نکردم، مراجعه کنید آنجا عبارتش هست که در چه بحثی است.

در این‌که این عبارت یک معنای تنزیل هست و معنای حقیقی نیست بحثی نیست. ولی آیا این تنزیل به لحاظ جمیع آثار است؟ یا به لحاظ یک سری آثار، احکام خاصه‌ای هست؟ استدلال‌هایی که مثلاً مرحوم علامه تذکرة الفقهاء اینجا کرده کأنّ اصل را بر این گذاشته که این عبارت تنزیل به لحاظ جمیع آثار باشد، می‌گوید همچنان که شخصی به خاطر این‌که در مال خودش تصرّف می‌کند حبس نمی‌شود، در مال فرزندش هم که به منزلۀ مال خدش است حبس نباید بشود. این استدلال مبتنی بر این هست که ما تنزیل را به لحاظ جمیع آثار بگیریم. و الا اگر تنزیل به لحاظ بعض آثار خاصه‌ای باشد که باید دید آن آثار خاصه چی هست و ناظر به چه؟

خود علامه در ذیل همین بحث عبارتی که خواندم در بحث این‌که آیا پدر می‌تواند از مال فرزند بردارد و اینها، وقتی حکم می‌کند که نمی‌تواند از مال فرزند بردارد، بر خلاف نظریۀ احمد بن حنبل، می‌گوید انت و مالک لابیک ناظر به این هست که پدر را باید احترام کرد. ناظر به احترام به پدر هست و امثال اینها. عبارت ایشان این هست که، استدلال احمد بن حنبل را می‌گوید:

«و الجواب ليس المراد بذلك الحقيقة بل تعظيم الاب و حكمه على الابن و تواضع الابن له»

تذکرة الفقهاء، ۴۲۵، نمی‌دانم جلد چند است، من جلدش را فکر کنم همان جلد ۱۴ باشد، ببینید من جلدش را چیز نکردم، فکر کنم همان جلد ۱۴ باشد.

بعد در آخر صفحه هم یک بحث دیگری دارد باز هم همین:

«و قد بيّنا ان المراد به التعظيم و الطاعة من الولد له بحيث لا يدخل الولد في العقوق»

خب این یک معنا که بگوییم ما چون این معنای حقیقی نیست، ممکن است معنای مجازی باشد و معنای مجازی‌اش هم اینجور نیست که ظهور داشته باشد در مورد این‌که جمیع آثار را می‌خواهد بار کند.

من حالا با یک زاویۀ دید دیگر می‌خواهم بحث را دنبال کنم، آن بحث این هست که وقتی اصلاً انت و مالک لابیک که پیغمبر فرمودند آیا ازش از اوّل یک همچین معنایی استفاده می‌شده که تمام احکام مال فرزند به پدر، پدر بتواند هر جوری تصرّف در مال فرزند بکند. آن چیزی که در خیلی جاها. حالا احمد بن حنبل یک همچین حرفی زده، ولی نوعاً آن که هست، کسانی که تجویز می‌کنند یک موارد خاصه‌ای تجویز می‌کنند. این‌که مثلاً قدر نفقه‌اش بردارد، مثلاً حج واجب انجام بدهد. در همین روایتی هم که سعید بن یسار هم می‌گوید حج واجب و حجة الاسلام را می‌شود انجام بدهد. اگر مال خودش، اگر این روایت در مقام بیان این هست که می‌تواند مال او هست اختصاص به حجة الاسلام ندارد، خب حج مستحبی می‌تواند انجام بدهد، می‌تواند هر کاری، مال خودش است دیگر. اگر مراد این باشد، این قرائن نشان می‌دهد که این روایت در مقام بیان این نیست که تمام احکام مال، مال او هست، بلکه می‌تواند ناظر به این باشد که می‌تواند قرض‌هایش را ادا کند. یک روایتی ما داریم که پدر می‌تواند از مال فرزند قرضش را ادا کند. این روایت البته از جهت سندی معتبر نیست، ولی می‌تواند جزء مؤیدات همین وجهی هست که مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید که فرض این است که پدر حجة الاسلام به ذمه‌اش آمده، مشغول الذمه شده، دین دارد، می‌تواند از مال فرزند قرض بردارد دِیْنش را ادا کند. قرض بردارد برای ادای دِیْن، حاجتی که آن ادای دِیْن و امثال اینها هست که دِیْن حجّی‌اش نسبت به خدا ادا بشود این را.

در روایت ابو القاسم

این هم بگویم، یادم رفت این را بگویم. از مواردی انت و مالک لابیک وارد شده از کتاب علاء بن رزین عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام، قال قال رسول الله صلی الله لرجلٍ انت و مالک لابیک هست. آن چون درش هیچ توضیح ندارد قبل و بعدش که این انت و مالک لابیک مراد چی است و امثال اینها، این را من نیاوردم چون خیلی چیز نبود، مستدرک، جلد ۱۳، صفحۀ ۱۹۶ این آنجا وارد شده ولی این چیزی از تویش در نمی‌آمد. آن که هست در فقه الرضا هست، در فقه الرضا می‌گوید:

«و لو كان على رجل دين و لم يكن له مال و كان لابنه مال يجوز أن يأخذ من مال ابنه فيقضي به دينه»

که در فقه الرضا وارد شده.

شاگرد: این که قرض برداشتند؟

استاد: نه حالا قرض برداشتن نیست. من حالا مرادم آن جهت قرض برداشتنش مرادم آن جهتش نیست. می‌تواند به وسیلۀ از مال فرزند قرضش را ادا کند، جلد ۲۲، صفحۀ ۴۷۹، رقم ۳۲۵۶۰.

ممکن است این از باب این باشد که بتواند پدر قرض خودش را از مال فرزند ادا کند و مربوط به این نباشد. اگر این روایت را اینجور معنا کردیم که پدر حق قرض برداشتن، یعنی حق دارد که به وسیلۀ مال فرزند، این‌که حالا یقضی به دینه آیا مراد در صورتی هست که مثلاً آن بدهکار هم راضی به تحقیر هست یا امثال اینها، آن یک قدری باید آن رویش تأمل کرد که آیا به‌طور کلی می‌شود قرض را اداء کرد؟ مرحوم شیخ طوسی این را به حاجت و امثال اینها حمل کرده و امثال اینها.

تصور می‌کنم این روایت را مانعی ندارد انت و مالک لابیک که در روایت سعید بن یسار هست به آن معنایی حمل بشود که این مراد قرض برداشتن است. روایت یک ظهور قوی‌ای در این ندارد که می‌تواند همینجوری بردارد بدون این‌که پس بدهد و امثال اینها. آن روایت حسین بن ابی العلاء تصریح دارد که و لم للاب مالٌ. پدر مال نداشته پیغمبر گفته که لم یکن، در روایت حسین بن ابی العلاء را ملاحظه بفرمایید، در آن تصریح دارد که پدر مال نداشته کأنّ، این‌که پدر مال نداشته مفروض را اینجوری گرفته. و لم یکن عند الرجل شیءٌ. این‌که لم یکن عند الرجل شیءٌ، یعنی اگر رجل پولی داشت باید می‌داد. به نظرم این ظهور روایت در این‌که پدر می‌تواند قرض بردارد این ظهور خیلی قوی‌تر از آن ظهور اطلاقی روایت که بگوییم پدر همین‌جوری بخواهد. چون روایت عرض کردم اصل چیزی که در موردش هست این است که با مال فرزند می‌تواند حجة الاسلام به جا بیاورد، یا نمی‌تواند حجة الاسلام به جا بیاورد. بحث سر این هست که مال مال دیگری هست، مال دیگری را کأنّ تملک بکند و حجة الاسلام با آن به جا بیاورد. آیا این تملکش مجاناً هست؟ یا غیر مجاناً هست؟ اینقدر ظهور قوی ندارد که ما بگوییم که این روایت در مقام اطلاق این هست که، کأنّ می‌خواهد بگوید اگر مال، مال دیگری باشد، ما روایت زیادی داریم شخصی که از مال دیگری قرض می‌کند آیا می‌تواند با قرض کردن حج را حجة الاسلام به جا بیاورد؟ مالی که به وسیلۀ قرض به دست انسان آمده این حجی که با آن به جا می‌آورد حجة الاسلام هست؟ روایات می‌گوید که این حجة الاسلام هست. اینکه من تصور می‌کنم این روایت قابل جمع عرفی هست. این وجهی که مرحوم شیخ طوسی گفته و این را حمل کرده برای اقتراض للحج بعد از این‌که حج به ذمۀ پدر آمده بوده. این مانعی ندارد ما، یعنی ظهور آن روایت حسین بن ابی العلاء در این‌که جواز اخذ پدر مربوط به صورت اضطرار هست. این ظهورش خیلی قوی‌تر از ظهور این روایت در این‌که بتواند همینجوری بردارد و با آن حج به جا بیاورد. بحث سر این هست که می‌خواهد بگوید که حجی که به وسیلۀ مال فرزند هست این حجة الاسلام است؟ کأنّ اصل جواز استفاده از این مال مفروق عنه هست. سؤال سر این هست که این‌که حج به جا می‌آورد آیا این حجّش حجة الاسلام هست یا نیست؟ معلوم هم نیست سؤال از این باشد هل یحجّ ام لا. بحث این است که پدر اگر از مال فرزندش حج به جا بیاورد، این حج، حجة الاسلام واقع می‌شود؟ یا حجة الاسلام واقع نمی‌شود؟ این روایت را می‌شود. ابتداءً روایت ظاهرش این است که سؤال از این هست که آیا هل یجوز له ان یحج بمال ابنه؟ ولی ممکن است سؤال این باشد که اصل حج به جا آوردن از مال ابن جوازش بحث نبوده، بحث این است این حجی که از مال ابنش به جا می‌آورد متصف به چه وصفی می‌شود؟ هل هو حجة الاسلام ام غیر حجة الاسلام؟ در سیاق روایاتی که می‌گوید با مال قرضی می‌تواند حج به جا بیاورد ممکن است واقع باشد. آن گفتۀ پیغمبر را هم که امام علیه السلام استشهاد کرده او در واقع برای این هست که می‌توانسته است قرض بردارد. دو بحث هست، یک بحث این هست که آیا این روایت، می‌خواهم عرض بکنم از این روایت ظهورش در این معنایی که مرحوم شیخ می‌گوید می‌تواند به این معنایی باشد که مرحوم شیخ می‌گوید. خیلی اینقدر ظهور قوی‌ای در این‌که، چون عرض کردم اصل این مطلب که انت و مالک لابیک این‌که یک حکمی نیست در مقام بیان این‌که جمیع احکام مال فرزند، این به منزلۀ این هست که مال خودش است هر کاری دلش می‌خواهد با آن بکند، بکند، حتی خود روایت سعید بن یسار هم این ظهور را ندارد. چون عرض کردم این روایت می‌گوید حجة الاسلام می‌تواند به جا بیاورد، در مورد غیر حجة الاسلام هیچ، در حالی که اگر مال خودش باشد باید همه کارها بتواند با آن بکند، در حالی که این فقط بحثش این هست که حجة الاسلام.

شاگرد: این معنایی که فرمودید از انت و مالک لابیک در همان مورد روایت پیامبر و آن رابعه معنا می‌شود؟

استاد: بله، ببینید پیغمبر، یعنی این را می‌خواهم بگویم انت و مالم لابیک در واقع در مقام بیان حکمت یک سری احکام خاصه است. یعنی می‌گوید با توجه به این‌که شما کسی هستید که به وسیلۀ پدر ایجاد شدید. مال شما هم که به وسیلۀ شما ایجاد شده علة العلة علة، معلول المعلول معلول. کأنّ این مال فرزند شما در سلسلۀ عللش بابا واقع شده. چون بابا واقع شده خداوند به خاطر این مطلبی که این فرزند معلول پدر هست و آن هم معلول آن فرزند هست خداوند در این مورد یک احکام خاصه‌ای برای پدر قائل شده. نه این‌که در مقام بیان این هست که همۀ احکام. آن احکام خاصه یکی‌اش این هست که پدر می‌تواند در ظرفی که نداشته باشد از مال فرزند نفقه بکند.

شاگرد: نزاعی شده بود یک ارثی بود از مادر که پدر ظاهراً همه‌اش را برداشته بود، بعد پسرها شکایت کرده بود

استاد: روایت را خواندم. این ارثی که واقع شده بود پدر، اوّلاً دو نکته در این روایت هست. پدر می‌گفتش که من از این ارث به این فرزند انفاق کردم و به خود، خودم هم انفاق کردم. این، این‌که به خودش انفاق کرده از ذیلش استفاده می‌شود که یک مقدارش به خاطر این‌که نفقه‌اش مال نداشته، از مال فرزند برداشته به عنوان انفاق از باب حاجت، احتیاجی که داشته. یک مقدار اگر غیر از آن هم باشد، یعنی بیشتر از آن مقدار لازم هم اگر برداشته باشد از باب قرض، چون می‌گوید لم یکن عند الوالد شیءٌ. یعنی کأنّه این مالی که از مال فرزند برداشته یک مقدارش از باب واجب النفقه بودن پدر بر فرزند هست، که آن مقدار که اصلاً برگرداندن ندارد. مقدار بقیه‌اش هم پدر می‌تواند قرضاً بردارد، و این‌که پدر بتواند قرضاً بردارد را به انت و مالک لابیک استشهاد شده. یعنی استشهاد برای جواز اقتراض پدر از مال فرزند هست. جواز اقتراض هم که شد بعد از این‌که پدر مالی نداشته باشد فنظرة الی میسرة. آن باید صبر کند تا پدر مالدار بشود. لم یکن عند الرجل شیءٌ معنایش این است که این پدر مالی نداشته بوده که بتواند آن قرضی که از مال فرزند بردارد پس بدهد. من می‌خواهم بگویم این معنایی که شیخ طوسی در مورد حج هم همین معنا را کرده. یعنی قرض بردارد و بعداً اداء کند. این با توجه به جمع بین روایت حسین بن ابی العلاء و این روایت به این معنا کاملاً می‌شود حمل کرد و در ظرف ضرورت بگوییم اوّلاً اصل قرض برداشتنش یک نحو حاجت و ضرورتی وجود داشته که این حاجت و ضرورت را به مقدار اصل نفقه خب که اصلاً می‌تواند بردارد و بالمعروف بردارد و پس هم ندهد. ولی بیشتر از آن هم در جایی که احتیاج داشته باشد برای قرض برداشتن می‌تواند قرض بردارد ولی به شرطی که بعداً بخواهد پس بدهد، البته پس دادنش تا جایی هست که اذا ایسر.

شاگرد: سعید بن یسار دوباره سؤال می‌کند، می‌گوید قلتُ یحج حجة الاسلام، یعنی شرط این خلاف این برداشت نمی‌شود؟

شاگرد ۲: دو تا نقل دارد، در یکی‌اش دو تا سؤال می‌پرسد در یکی‌اش یک سؤال می‌پرسد، امام جوابش حجة الاسلام است.

استاد: اینها، در نقل‌ها تفاوت‌هایی دارد که این یحج حجة الاسلامش به اصطلاح چیز هست یا نه، اینها با توجه به تفاوت‌های نقلی که دارد نمی‌توانیم اثبات، باید به قدر متیقنش چیز کرد. قدر متیقنش این هست که حجة الاسلام، یعنی بنابر بعضی از نقل‌ها که آن معنایی که من می‌کنم درست باشد به آن باید اخذ کرد، چون آن خلاف اصل است و بیشتر از آن را نمی‌توانیم قائل بشویم.

حالا یک نکته‌ای را عرض بکنم

شاگرد: ؟؟؟ این فرمایش خلاف اصل است

استاد: نه، بنابر یک نقلش ما تنها می‌توانیم بگوییم در جایی که پدر، یعنی یک نقلش فرض کنید با آن نقل روایت حسین بن ابی العلاء قابل جمع باشد، نقل دیگرش قابل جمع نباشد، باید به نقلی اکتفاء کرد که قابل جمع است. نمی‌توانیم تعارض را مستقر بگیریم. همین که بعضی از نقل‌های روایت سعید بن یسار با نقل حسین بن ابی العلاء قابل جمع است کفایت می‌کند. لازم نیست بنابر همۀ نقل‌هایش بتوانیم این جمع را قائل بشویم.

شاگرد: روایت حسین بن ابی العلاء هم خودش در مقابل عموماتی نیست؟

استاد: نه. آن حداقل است دیگر. آن می‌گوید فقط در ظرف اضطرار می‌شود چیز کرد. روایت حسین بن ابی العلاء در به حداقل عمومات را تخصیص زده. یک عموماتی داریم که از مال غیر نمی‌شود تصرّف کرد الا باذنه. روایت حسین بن ابی العلاء می‌گوید در ظرف اضطرار پدر می‌تواند از مال فرزند بردارد، این مقدار مسلم است، یعنی همۀ روایات در مقدار روایت حسین بن ابی العلاء اتفاق دارند. یعنی در ظرف اضطرار می‌تواند بردارد. روایت سعید بن یسار بنابر بعضی نقل‌هایش ممکن است ما این را معارض بگیریم بگوییم که نه بیشتر از آن می‌تواند بردارد. ولی بنابر بعضی نقل‌هایش می‌توانیم بگوییم اصلاً ناظر به این جهت نیست. آن هم ناظر به یک نوع حاجت عرفیه هست که برای این‌که حج به گردنش واجب بوده، و می‌گوید می‌تواند بردارد، حجة الاسلام با آن به جا بیاورد. یعنی حجّی که برداشته است حجة الاسلام محاسبه می‌شود.

شاگرد: پدر که پول نداشته چطور حجة الاسلام به گردنش واجب شده؟

استاد: قبلاً داشته بعداً چیز شده دیگر، انجام نداده.

شاگرد: این روایت ناظر به یک چنین فردی است که طرف پولدار بوده و ورشکست شده و حالا می‌خواهد از مال بچه‌اش بردارد.

استاد: بله دیگر. نه، فرض این است که یعنی آن نکته‌ای که من رویش تکیه کردم دقت بفرمایید، سؤال این نیست که آیا می‌تواند از پول بردارد یا برندارد. یعنی می‌تواند سؤال این باشد، سؤال می‌تواند این باشد که حجّی که می‌خواهد انجام بدهد، حجة الاسلام واقع می‌شود یا حجة الاسلام واقع نمی‌شود.

شاگرد: مال ولد و مال دوستش در این قضیه هیچ فرقی ندارد، از هر کسی قرض بردارد، حجة الاسلام

استاد: قرض بردارد بله، ولی تفاوتش این است که مال غیر باید اجازۀ آن طرف باشد، مال این خب از مال فرزند می‌تواند قرض بردارد. این تفاوت هست، ولی آن حیثی که نسبت به صحت حج و امثال اینها از این حیثش مشترک هستند، ولی یک حیث دیگری وجود دارد که به جهت آن روایت پیغمبر انت و مالک لابیک تطبیق شده.

شاگرد: واجب است آن قرض بردارد چون اگر واجب نباشد آن اضطرار است دیگر

استاد: نمی‌خواهم حتی اضطرار بگویم. یک نوع حاجت عرفیه، یعنی این‌که طرف بخواهد ذمه‌اش را آزاد کند، خب طرف وظیفه دارد که ذمه‌اش را آزاد کند. این اجازه داده شده به این طریق ذمه‌اش را از آن حجة الاسلام فارغ کند، این را می‌خواهم ما حصل عرض من این هست که روایت سعید بن یسار قابل حمل بر معنایی که مرحوم شیخ طوسی فرمودند هست ولو به لحاظ بعضی از نقل‌هایش. و آن روایت حسین بن ابی العلاء صراحت در این دارد که، بعد در ظرف اضطرار. و مؤید این روایت حسین بن ابی العلاء هم بعضی روایت‌های دیگری هست که آن روایات ظرف اضطرار را تعیین می‌کند. می‌گوید مثل روایت علی بن جعفر.

شاگرد: دو تا نقل مختلف سعید بن یسار اینها صغرای متعارضین می‌شود؟

استاد: نه آنها چیز نمی‌شود. حالا بعداً در مورد آن یک موقعی صحبت می‌کنیم. دیگر الآن فرصت نیست.

«سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ، يَأْخُذُ مِنْ مَالِ وَلَدِهِ؟ قَالَ: «لَا، إِلَّا بِإِذْنِهِ، أَوْ يُضْطَرُّ فَيَأْكُلُ بِالْمَعْرُوفِ، أَوْ يَسْتَقْرِضُ مِنْهُ حَتَّى يُعْطِيَهُ إِذَا أَيْسَرَ»»

البته این‌که این را به عنوان مؤید ذکر می‌کنند به دلیل این‌که یک نکته‌ای: «أَوْ يَسْتَقْرِضُ مِنْهُ حَتَّى يُعْطِيَهُ إِذَا أَيْسَرَ» را ممکن است شما عطف به یضطر بگیرید، بگویید که پدر می‌تواند از مال فرزندش قرض بردارد. به یک جهت این روایت صریح هست که به غیر قرض برداشتن حق ندارد، فقط در ظرف اضطرار است. خود این مؤید این هست که روایت سعید بن یسار را هم به همین معنا ما معنا کنیم. او فوقش یا به آن یستقرضش بزنیم. بگوییم روایت سعید بن یسار هم در مورد یستقرض است. می‌گوید جایی که می‌خواهد قرض بردارد و از باب قرض برداشتن است نه این‌که همینجوری بخواهد قرض الپس نده باشد و امثال اینها، همینجور اکلا لما باشد، به این مدلی نیست. این است که البته در خود این روایت شاهد باشد که استقراض حتماً باید در ظرف حاجت باشد و اضطرار باشد این ازش استفاده نمی‌شود. به دلیل این‌که آن یستقرض منه ممکن است عطف به یضطر باشد، «حَتَّى يُعْطِيَهُ إِذَا أَيْسَرَ» هم اشاره به این باشد، چون قرض در صورتی انسان واجب است پس بدهد که نظرة الی میسرة. این اشاره به آن نظرة الی میسرة است. انسان کسی که قرض برمی‌دارد بالأخره یک فی الجمله حاجتی به این دارد که قرض برداشته. ولی لازمه‌اش این نیست کسی که قرض برمی‌دارد بی‌پول باشد. ولی الآن پولش دستش نیست، در شهر خودش پولش دستش بوده، الآن آمده اینجا یک تجارتی می‌خواهد بکند مال بچه‌اش دستش است، مال فرزند را به خودش قرض می‌دهد که بتواند این تجارت را بردارد برود در بلد که شد آنجا مال را بدهد. این اذا ایسر معلوم نیست ناظر به جایی باشد که اضطرار داشته باشد برای قرض برداشتن. ولی همین مقدار که بالأخره یک نوع حاجتی داشته باشد این می‌توانیم از اینها استفاده کنیم. خلاصه حالا آن چیزی که از مجموع این روایات استفاده می‌شود آن این هست که اخذ جمع‌بندی کل روایات را هم کنار هم بچینیم آن مقدار مسلم این هست که از مال، پدر فقط در ظرف اضطرار می‌تواند از مال فرزند بردارد و در غیر ظرف اضطرار نمی‌تواند، بنابراین آن روایت ابن ابی یعفور و علی بن جعفر که صدرش اختصاص پیدا کرد یأخذ من مال ولده مراد ظرف اضطرار هست. ظرف اضطرار که شد ذیلش هم که اقتراض ام هست آن بیشتر از ظرف اضطرار ما دلیل نداریم که مادر بتواند اقتراض از مال فرزندش بکند.

دیگر وقت گذشته. من می‌خواستم یک مقداری این بحث را از جهت کلمات علما و از زاویۀ دیدهای دیگر ببینم، دیگر فرصت نبود که همۀ بحث‌ها را دنبال کنم. من تصور می‌کنم که همین بیشتر از ظرف اضطرار نمی‌شود استفاده کرد، و آن هم اختصاص به پدر.

یک نکته‌ای را هم اینجا بگویم، در این روایت خود ابن ابی یعفور و روایت علی بن جعفر یک مطلبی دارد. می‌گوید ان کانت الام حیّة. این قید ان کانت الام حیة برای چی است؟ من تصورم می‌کنم این در مقام مفهوم است. می‌گوید اگر ام زنده است، یعنی بابا مرده، مادر زنده است. مادر زنده است این خودش می‌تواند ناظر به این باشد که مادر احتیاج دارد. می‌گوید مادر که احتیاج دارد قرضاً می‌تواند از مال فرزند بردارد. این را هم بگویم، این‌که مادر واجب النفقۀ فرزند هست، در صورتی نفقۀ مادر بر فرزند واجب است که مادر نتواند نفقۀ خودش را تأمین کند.

شاگرد: ولو به شکل قرض؟

استاد: نه، مرادم این هست که فرض کنید مادری هست الآن چیز ندارد، ولی می‌تواند بعداً چیز کند، چیزش را اداء کند. آن نفقه‌اش بر فرزند واجب نیست، می‌تواند قرض کند از دیگری بخورد و این چیز نیست، بر فرزند واجب نیست. در جایی که مادر نمی‌تواند مال خودش را اداء کند آن نفقه‌اش واجب است. مورد، مورد واجب النفقه بودن نیست که ما بگوییم حتماً مادر. بله به دلیل این‌که پدر وجود ندارد، مادر احتیاج فوری دارد. احتیاج دارد که الآن چیز کند. در این صورتی که پدر نیست و احتیاج دارد به این‌که الآن قرض بردارد، این اجازه داده شده قرض بردارد. خود آن روایت هم فان کانت الام حیة، که در هر دو روایت هم هست می‌تواند مؤید همین باشد که در ظرف یحتاج هست. همان چیزی که در روایت محمد بن مسلم بود. که صورت مسأله‌اش یحتاج است. بنابراین خود این روایت هم منهای حالا جهات خارجیه، خود این روایت هم خیلی ظهور در اطلاق ندارد که به غیر صورت حاجة الام الی الاقتراض چیز داشته باشد.

نتیجۀ این بحث این هست که مادر می‌تواند در صورت حاجت اقتراض از مال فرزندش بردارد، چه فرزند صغیر باشد، چه کبیر باشد. و چون این بحث در میان عامه هم همان فرض کن، احمد بن حنبل دیدید که، هم در مورد صغیر و کبیر و همۀ اینها این بحث‌ها هست. این بحث به صغیر اختصاص ندارد، اختصاص به صغیر ندارد. بحث کلی است، البته صغیر هم یکی از مصادیقش است. و خود این روایت هم اطلاق دارد. هیچ نگفته فرزند صغیر و امثال اینها. حالا به خصوص در مورد پدرش که بحث وطی جاریه و امثال اینها و بعضی این چیزهایی که در بعضی از این روایاتش وارد شده خیلی ظهور دارد در این‌که اختصاص به صغیر ندارد. بنابراین نتیجۀ بحث این هست که مادر در ظرفی که احتیاج به قرض برداشتن داشته باشد می‌تواند از مال فرزندش قرض بردارد. علتی هم که ان کانت الام حیة ذکر شده به خاطر این‌که پدر نیست. اگر پدر باشد این احتیاج حاصل نمی‌شود. خب واجب النفقۀ پدرش است، پدر باید بدهد دیگر. ولی وقتی پدر نیست و مادر زنده است این ناظر به این هست.

شاگرد: اصلاً فرض بلاعوض ندارد؟

استاد: بلا عوض نه، هیچ

شاگرد: فقیر باشد

استاد: حالا آن یک بحث دیگر است. فقیر باشد آن واجب النفقۀ فرزندش می‌شود و اگر فرزند امتناع کند قاعده است. آن طبق قاعده است.

شاگرد: این احتیاج، احتیاج مقطعی است.

استاد: احتیاج مقطعی به اقتراض است.

شاگرد: یعنی فقر صدق نمی‌کند؟

استاد: نه، آن بحث این هست. آن یک بحث کلی هست که پدر می‌تواند بردارد و پس ندهد، مادر این حق را ندارد. در نفقه پدر و مادر مشترک هستند. یک اشکالی که مطرح کردند که اگر این روایت مربوط به نفقه باشد پدر و مادر فرق ندارند. هم پدر واجب النفقۀ فرزند است. ولی این روایت تصریح دارد که بین پدر و مادر فرق است. پس بنابراین نفقه برداشتن این روایات مربوط نیست. این مربوط به این هست جایی که پدر به مال فرزند احتیاج داشته باشد، می‌تواند از مال فرزند بردارد پس هم ندهد. ولی در جایی که مادر احتیاج داشته باشد، مادر در صورتی می‌تواند بردارد که قرض حساب کند و باید پس بدهد. این نتیجۀ این بحث.

به نظرم مجموعاً همین چیزی که اختصاص دارد به صورت احتیاج و اینها همین مطلب درست باشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان